



آزاده جانباز احمد عقیقی در گفت‌وگو با «جوان» از دوران اسارت و برادر شهیدش می‌گوید

خبر شهادت مهدی و مفقودی من همزمان به خانواده رسید



مروری بر اتفاقات تیرماه پر حادثه سال ۱۳۶۷

سکوت جامعه جهانی قساوت صدام را دوچندان کرد

عناصر منافقین عملیات وسیعی را ابتدا با گلوله‌باران و بمباران‌های شدید خط برزنشین دهلران آغاز کرد. این عملیات دشمن ساعت ۴ صبح ۲۱ تیر با بمباران‌های شیمیایی شروع شد. حجم آتش‌های دشمن و بمباران‌ها به خصوص بمباران‌های شیمیایی که بعضاً روی رودخانه‌ها و چشمه‌های آب برای آلودگی فرود آمده بود و از طرفی شدت گرمای بی‌سابقه آن روز سختی این حملات را بیشتر کرده بود.

گرمای شدید هوا و آلودگی آب منجر به آسیب رساندن به انسان‌های زیادی شد. مردم بی‌خبر از آلوده شدن آب، پس از نوشیدن آن برای آب بازی داخل چشمه می‌رفتند دچار آسیب‌های زیادی می‌شدند. عملیات حمله به مهران و دهلران با نام «چلچراغ» که طی آن تپه‌ها توپخانه و نیروی هوایی رژیم بعث به شهر مهران و دهلران حمله و شکنند و خساراتی را به بار آوردند. بعضی کارشناسان معتقد بودند این حمله زمینه و بنیان حمله آنها در عملیات مرصاد بود.

مصادف با این حملات ارتش بعث دوباره حمله را از جنوب کشور آغاز کرد و حتی تازندگی شهر اندیمشک هم آمد. ارتش بعث جزایر منجر شد، اما این برنامه‌ریزی برای حمله فقط به جبهه جنوبی معطوف نشد و در ۴/۴/۶۷ تنها سه روز بعد حمله‌ای در جبهه کردستان در منطقه عمومی سلیمانیه و ارتفاع دویازا که با نام منطقه نصر شناخته می‌شد از سوی رژیم بعث صورت گرفت که این حمله نیز با استعداد یک لشکر و سه تیپ برنامه‌ریزی شده بود و در نهایت به سقوط ارتفاع دویازا منجر شد.

در ۲۱ تیر ارتش بعث عراق با حمایت مستقیم استخبار جهانی و با استفاده از در اطراف چشمه روستا در روز عید قربان مشغول مناسک مذهبی خویش بودند که به صورت غافلگیرانه با ۱۰ فروند هواپیمای تراب ۳۰ بمب و راکت شیمیایی حاوی گاز خردل، اسباب و سانسور مورد هجوم قرار گرفته و بلافاصله ۲۷۵ نفر در دم به شهادت رسیدند. بیشتر شهدا از زنان، کودکان و سالخورده‌گان تشکیل می‌دادند. همچنین بیش از ۱۵۰۰ نفر به شدت مصدوم شدند و عید و شادی مردم تبدیل به ماتم و غم‌آلودگی شد. این حملات شیمیایی گسترده با سکوت بین‌المللی همراه بود و کشورهای حامی حقوق بشر بدون توجه از کنار این جنایت‌های جنگی گذشتند.

از تنش بعث عراق پس از شکست در عملیات کربلای ۵ دچار آسیب‌های زیادی شد. پس از این عملیات حامیان صدام به یاری‌اش شتافتند و شروع به تقویت ارتش این کشور کردند. با حمایت‌های همه‌جانبه شرق و غرب از صدام، ارتش بعث عراق در سال ۱۳۶۷ جوانی دوباره گرفت. در طرف مقابل نیروهای هم‌مان گرم‌زده شدیدی. در العماره به خاطر عملیات تیرباران قرار دادند و بدون دادن آب و تشنگی و گرم‌زدگی شهید دادیم. از جمع ۱۲ نفره دوستانم فقط من زنده ماندم و بقیه به شهادت رسیدند. پیکر دوستانم را آنجا دیدم. خیلی شرایط سختی بود. از تشنگی و گرم‌زدگی و در حال جان دادن بودیم. تعداد اسرار زیاد بود و عراقی‌هایی نتوانستند امکانات آب و ماشین را تهیه کنند و ما را به اردوگاه‌ها ببرند. در اردوگاه تکریت سخت‌گیری‌های زیادی داشتند. در یک چهارپایوزی بودیم و فقط آسمان و خورشید را بالای سرمان می‌دیدیم. کتک و شکنجه هم زیاد فرا داشت پس بگیرند و هم بتوانند با می‌دادند. امکانات اردوگاه خیلی کم بود و جا برای خوابیدن و غذا نداشتیم و بدنمان خیلی تحلیل رفته بود. هنگام آزادی من یک جان ۲۲ ساله با ۲۰ کیلو وزن بودم.

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد



آرمان شریف

من دو سال سربازی ام را انجام داده بودم و اواخر خدمت یخسناهماه‌ای آمد که در آن چهار ماه به خدمت نظام وظیفه اضافه و در مجموع خدمت سربازی ۲۸ ماه می‌شد. صدام در تیسر ماه عملیات کرد و ما در فقه به اسارت نیروهای دشمن در آمدیم. ما ۱۲ نفر بودیم و یک توپ ۱۰۶ داشتیم که متوجه شدیم عراقی‌ها ما را محاصره کرده‌اند

ایران و خانواده‌ام نداشتم. خانواده‌ام فقط می‌دانستند مفقودالایر هستم و نمی‌دانستند که شهید شده‌ام یا اسیر. سال ۱۳۶۷ سال سختی برای خانواده‌ام بود و بر پدر و مادرم خیلی سخت گذشت. هنگام اسارت هشت ساعت ما را در مرز با دست‌های بسته زیر آفتاب سوزان خوزستان قرار دادند و بدون دادن آب همه‌مان گرم‌زده شدیم. در العماره به خاطر عملیات تیرباران قرار دادند و بدون دادن آب و تشنگی و گرم‌زدگی شهید دادیم. از جمع ۱۲ نفره دوستانم فقط من زنده ماندم و بقیه به شهادت رسیدند. پیکر دوستانم را آنجا دیدم. خیلی شرایط سختی بود. از تشنگی و گرم‌زدگی و در حال جان دادن بودیم. تعداد اسرار زیاد بود و عراقی‌هایی نتوانستند امکانات آب و ماشین را تهیه کنند و ما را به اردوگاه‌ها ببرند. در اردوگاه تکریت سخت‌گیری‌های زیادی داشتند. در یک چهارپایوزی بودیم و فقط آسمان و خورشید را بالای سرمان می‌دیدیم. کتک و شکنجه هم زیاد فرا داشت پس بگیرند و هم بتوانند با می‌دادند. امکانات اردوگاه خیلی کم بود و جا برای خوابیدن و غذا نداشتیم و بدنمان خیلی تحلیل رفته بود. هنگام آزادی من یک جان ۲۲ ساله با ۲۰ کیلو وزن بودم.

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد



نزدیک غروب ماشین‌های ارتش بعث ما را به سمت عراق بردند. جزو آخرین اسرایی بودیم که به اسارت دشمن در آمدیم. عراق در سال ۱۳۶۷ عملیات‌های زیادی انجام داد. آخرین عملیات ارتش بعث همین عملیاتی بود که من در آن اسیر شدم.

ارتش بعث در این عملیات‌ها نفوذی هم به خاک ما داشت؟

حامیان صدام سال ۱۳۶۷ ارتش عراق را به لحاظ نظامی، تجهیزات و امکانات مجهز کرده بودند و خیلی تقویت شده بود. شوروی تکنیسین‌هایش بر دوشک‌های صدام را به حدی رسانده بودند که تا تهران هم می‌رسید. قبل از آن سابقه نداشت بردوشک‌ها به تهران برسد. آلمانی‌ها شیمیایی می‌دادند و امریکایی‌ها نقشه‌های عملیات را ترسیم می‌کردند. اولین عملیات دشمن در سال ۱۳۶۷ باز پس‌گیری فواید بود و پس از ۲۰ ماه ما فواید از دست دادیم. بعد از آن در جزیره مجنون و شلمچه عملیات کرد و چهارم عملیاتش را در فقه انجام داد که آنجا ما اسیر شدیم. دشمن از چند محور به کشور حمله کرد و تا نزدیکی‌های پل کرخه در اندیمشک هم آمد و هدفش هم بیشتر گرفتن اسیر بود. می‌خواست توازن اسرا بین ایران و عراق برقرار شود. ما از آنها ۷۰ هزار اسیر داشتیم ولی آنها شاید تا آن تاریخ حدود ۲۰ هزار اسیر داشتند. صدام هم سفارش کرده بود تا می‌توانند اسیر بگیرند و همین هم شد و اسیر زیادی گرفتند. در آن روزها تعداد زیادی اسیر شدند. شهید هم کم ندادیم. جنگیدن در گرمای تابستان خوزستان خیلی سخت بود و تشنگی شهید می‌دادیم. دشمن اواخر جنگ از تجهیزات و امکانات بالایی برخوردار شده بود و برعکس دست ما از امکانات خالی بود. با اسلحه انفرادی نمی‌توانستیم جلوی هلی کوپتر، تانک و نفربر را بگیریم و به همین دلیل موفق شدند و در نهایت ما را به اسارت در آوردند.

خودتان در اسارت چه وضعیتی داشتید؟ من در ۲۰ سالگی اسیر شدم. آنجا جزو اسرایی مفقودالایر بودم. ثبت نام نشده بودم، خانواده‌ام خبر نداشتمند و کسی در ایران از سرنوشت ما خبری نداشت. هیچ اطلاعی از ما به ایران نرسید و متأسفانه من هم اطلاعاتی از وضعیت

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد



شهید احمد عقیقی

پس از بازگشت به میهن وقتی خبر شهادت برادر تان را شنیدید چه احساسی داشتید؟ بعد از اسارت روحانتم خیلی متحول شده بود. حال و هوای استقبال از آزادگان خیلی خاص بود. من هم چون مفقودالایر بودم خیلی فکر می‌کردند شهید شده‌ام. پس از بازگشت به میهن استقبال گرمی از من کردند. قبل از اسارت خانمان در ماهدشت زنجان بود و بعد از اسارت من و شهادت برادرم پدر و مادرم به قم رفته بودند و من از این جبه‌جایی بی‌اطلاع بودم. من پس از بازگشت به میهن به شهرستان ماه‌نشان رفتم و مردم هم استقبال چشمگیری از من کردند. آنجایی‌که بستگان من را پیدا کرد و گفت شما چرا اینجا آمده‌ای؟ گفت شما باید به قم بروی چون خانواده‌ها به قم نقل مکان کرده‌اند. مردم محل تا شب به دیدن می‌آمدند و من روز بعد به سمت قم حرکت کردم. بعد از سه چهار روز خبر شهادت برادرم را به من دادند که گرمی و عزاداری‌ها شروع شدند. من در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۱۰ که مصداق با سالروز شهادت برادر بودم به میهن بازگشتم. خانواده‌ام مراسم دومین سالگرد شهادت برادرم را گرفته بودند که خبر آزادی من در مراسم پیچید و آنها خیلی زود مراسم را جمع و جور و عکس‌های شهید را از محله جمع کردند و پلاکارد‌های بازگشت به میهن برایم زدند. خانواده‌ام شوکه شده بودند که با بمباران‌های شیمیایی شروع شد

برمی‌گشتند از جبهه و رزمندگان بریامن تعریف می‌کردند که تأثیر زیادی در روحیات من می‌گذاشت و این اتفاقات پیش‌زمینه‌ای برای اعزام من به جبهه بود. برادر بزرگم اولین جنگ در گروه ۵۵ توپخانه اصفهان بود و در آزادسازی مهران و دهلران حضور داشت. دو سال در جبهه‌ها بود. بعد از دو سال که ایشان در جبهه پرگشت برادر دیگرم اعزام شد و ایشان ۱۷ ماه در کردستان و سقز حضور داشت و حال و هوای غرب کشور بریامن می‌گفت. به همین دلیل من با روحیه اینارگری و با این فضا آشنایی داشتم. خدوم هم تلاش داشتم زودتر به جبهه بروم و می‌خواستم از طریق سپاه و بسیج راهی جبهه شوم که موفق نشدم. در آخر سنم به ۱۸ سالگی رسید و برای انجام خدمت سربازی به ارتش پیوستم.

برادر تان در کدام عملیات به شهادت رسیدند؟

اواخر سال ۱۳۶۷ برادرم مهدی از طریق سپاه راهی جبهه شد و جزو نیروهای ۳۱ عاشورا بود. همزمان من هم در جبهه بودم و ایشان هم اعزام شد. اواخر جنگ بود که من اسیر شدم و مدت کوتاهی پس از اسارت من، برادرم به شهادت رسید. خبر شهادت برادرم و خبر اسارت من همزمان به خانواده‌ام داده شد. ۱۳۶۷/۴/۲۱ من اسیر شدم و برادرم ۳۱ عاشورا بود. در ۲۱/۴/۱۳۶۷ در میاندوآب و در درگیری با ضدانقلاب به شهادت رسید. زمان شهادت من در اسارت بود و از شهادتش خبر نداشتم. دو سال و نیم که در اسارت بودم اطلاعی نداشتم برادرم به شهادت رسیده و وقتی به میهن برگشتم فهمیدم برادرم شهید شده است.

شما در آن تاریخ چگونه به اسارت دشمن درآمدید؟

من دو سال سربازی‌ام را انجام داده بودم و اواخر خدمت یخسناهماه‌ای آمد که در آن چهار بزرگ را داشتید؟ در مجموع خدمت سربازی ۲۸ ماه می‌شد. صدام در تیر ماه عملیات کرد و ما در فقه به اسارت نیروهای دشمن در آمدیم. ما ۱۲ نفر بودیم و یک توپ ۱۰۶ داشتیم که متوجه شدیم عراقی‌ها ما را محاصره کرده‌اند. ابتدا فکر می‌کردیم تانک‌هایی که از پشت سرمان

➤ احمد محمد تبریزی رونید زندگی خانواده عقیقی در سال ۱۳۶۷ دستخوش اتفاقات زیادی شد. یکی از پسرهای خانواده به نام احمد، در تیر آن سال به اسارت دشمن یعنی خانواده به نام مهدی به شهادت رسید. احمد عقیقی تا سال ۱۳۶۹ در اسارت دشمن بود و در این مدت خانواده‌اش هیچ اطلاعی از سرنوشت او نداشتمند. عقیقی خاطر آتش از دفاع مقدس و اسارت را در کتابی به نام «از ماه‌نشان تا تکریت» نوشته که به زودی منتشر می‌شود. احمد عقیقی در گفت‌وگو با «جوان» از روزهای حضور در جبهه و اسارت می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

اولین اعزام شما به جبهه چه زمانی اتفاق افتاد؟

من اوایل سال ۱۳۶۵ حدوداً ۲۱ ماه در جبهه جنوب بودم و در لشکر ۷۷ خراسان در تنگه جزایه و فقه خدمت می‌کردم و در عملیات‌های مختلفی شرکت داشتم. یکی از عملیات‌های مهمی که آن زمان در آن جبهه داشتم عملیات کربلای ۶ در نفت‌شهر بود. برای آزادی نفت‌شهر عملیاتی انجام دادیم که در اصل پوششی برای عملیات کربلای ۵ بود. ارتش عراق تصویری کرد ما از غرب عملیات خواهیم کرد و نیروهایش را به غرب کشور در سومار و گیلانغرب برده بود. این دو عملیات تقریباً همزمان با هم انجام شد. فقط ما عملیات را زودتر از کربلای ۵ انجام دادیم که یک تاکتیک نظامی بود. ارتش بعث فکر می‌کرد ما یک عملیات بزرگ را در غرب انجام خواهیم داد و به همین دلیل امکانات و تجهیزات را به غرب برد و خلائی در جنوب به وجود آمد. رزمندگان ما از این خلا استفاده کردند و در عملیات کربلای ۵ موفق شدند.

شما از چه شهرهای به جبهه اعزام شدید؟

من از زنجان اعزام شدم و سه ماه آموزشی را در عقب‌نشیر گذراندم. آموزش‌های خیلی سخت و فشرده‌ای داشتیم و بعد به لشکر ۷۷ که در تنگه جزایه مستقر بود اعزام شدم.

امکانات و وضعیت نظامی لشکر ۷۷ در آن مقطع چگونه بود؟

لشکر ۷۷ یکی از مهم‌ترین لشکرهای کشور است. نیروها از روحیه بسیار بالا و امکانات خوبی برخوردار بودند و فرماندهان و سربازان نیز روحیه‌شان برای خدمت بالا بود. من سال ۱۳۶۵ که اعزام شدم در مأموریت‌های مختلفی شرکت کردم. گردان ما طوری بود که به گردان خانه به دوش معروف شده بود و مدارم از این جبهه به جبهه دیگری می‌رفت و در عملیات‌ها و پشتیبانی‌های مختلفی شرکت می‌کرد.

سال ۱۳۶۵ شرایط جبهه‌ها حساس بود. شما به عنوان سرباز آمادگی روحی روانی برای انجام عملیات‌های بزرگ را داشتید؟

از خانواده ما چهار نفر در جبهه شرکت کردند. دو نفر زنده بودند، یک نفر آزاده و جانباز شد و یکی دیگر از برادرهای نیز به شهادت رسید. چهار برادر به تنوع هشت سال دفاع مقدس را در جبهه‌ها بودیم. دو برادرم قبل از من در جبهه بودند و آنها که به جبهه می‌رفتند و

جدول	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
------	---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۴۹

۹	۶						
	۲	۸					
		۱	۷				۶
				۵			۹
					۸		
				۳			۲
					۸	۷	
			۳	۴			
		۹					

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۲۴۸

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ب	ت	هـ	م	ا	ج	ز	ح	ط	ب	و	س	ن	د
۲	ب	ا	د	ر	ع	ت	ک	ل	م	ن	و	هـ	ز	س
۳	ب	ا	ر	هـ	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز
۴	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۵	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۶	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۷	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۸	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۹	ب	ا	و	ی	ذ	ب	ی	ا	و	ر	م	ز	س	ن
۱۰	ب	ا	و	ی	ذ	ب								